

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بنما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۷۵) همسو و همسود

آن آشنا فرمود:

- اکنون زمان آن فرا رسیده است که، طبق خواسته شما، بینیم یک شخصیتِ فطرت گرا (یعنی یک گنجینه

سرشت) به سؤالاتِ آن آزمون **نظراً** چه پاسخی می دهد، و، در آن گونه شرایط، چه احساسی دارد و عملاً چه

می کند؟ و چرا؟

افزود:

- اگر احساس و شیوه عمل او در آن اوضاع و احوال برایمان روشن باشد، خود به خود، به نوع پاسخ های او به

سؤالاتِ آن آزمون نیز پی خواهیم بُرد.

ادامه داد:

- ابتدا دربارهٔ احساس او سخن می گویم.

به طور کلی، چنین شخصی، هرگز، از بالا رفتنِ قیمت ها و افزایشِ دستمزد ها احساسِ شادی نخواهد کرد.

گفتم:

- همه همین طور هستند؛ من هم هر وقت قرار باشد کالایی را به قیمتِ بالاتر از قبلِ بخرم و یا کسی را با

دستمزدی بیش تر از پیش استخدام کنم، اوقاتم تلخ می شود.

با لبخند فرمود:

- ولی یک گنجینهٔ سرشت با شما یک تفاوتِ کوچک دارد.

شما، تنها هنگامِ خریدِ کالا و یا اجیر کردنِ دیگران، از بالا رفتنِ قیمت ها و افزایشِ میزانِ دستمزد ها ناراحت

می شوید، نه وقتی که خودتان متاعی برای فروش دارید و یا قرار است استخدام شوید،

ولی

او، هیچگاه، از افزایشِ قیمت ها و بالارفتنِ دستمزد ها احساسِ شادی نخواهد کرد؛ چه در بازارِ کالاها و

خدمات خریدار باشد و چه فروشنده.

با تعجب پرسیدم:

- یعنی چنین شخصی، حتی اگر شاهد افزایش قیمت کالاها و یا دستمزد خدماتی که خودش در بازار عرضه می کند باشد، باز هم شاد نخواهد شد؟!

فرمود:

- بله. همین طور است.

پرسیدم:

- اگر قیمت املاک و ارزها و سکه هایش خیلی بالا برود چه؟!
اگر پزشک باشد و با انبوه بیماران در مطب اش مواجه شود چه؟!

پاسخ داد:

- او، هرگز، از بالا رفتن قیمت اموالش و یا افزایش تعداد مراجعان به مطب اش احساس شادی نخواهد کرد
حتی اگر، در اثر جهش نجومی قیمت ها و یا ازدحام سرسام آور بیماران، ثروت زیادی نصیب او شود.

گفتم:

- به نظر من، چنین شخصی **دیوانه** است و باید نزد یک روانپزشک برده شود.

با لبخند فرمود:

- بر عکس، او بسیار **عاقل** است.

چون خوب می داند که

اولاً

هرگونه پولِ اضافی که از این راه نصیب او می گردد، به ناحق، از جیبِ دیگران برداشته می شود

و ثانیاً

برای همهٔ افراد این امکان فراهم نیست که، متناسب به نرخ تورم، درآمدشان را افزایش دهند.

گفتم:

- نوعِ احساسِ یک شخصیتِ فطریِ برایم قابلِ درک نیست. شاید به این دلیل که من به اندازهٔ او عاقل

نیستم!

افزودم:

- اکنون لطفاً بگویید که

رفتارِ چنین شخصی، در شرایطِ گران شدن کالاها، بالا رفتن قیمتِ املاک و ارز، و - اگر پزشک باشد - هنگام

مواجه شدن با شلوغیِ مطب اش، بر حسبِ مورد، چگونه است؟

پاسخ داد:

- چنین شخصیتی علاقه ای به رفتارها و تصمیماتِ شخصیِ موردی ندارد. بلکه، همواره، به دنبالِ یافتنِ

راه حلِ درست برای گشودنِ گره از کارِ همگان است.

افزود:

- او چهار گونه راهکار را با هم در نظر می گیرد:

راه حل های فردی، گروهی، اجتماعی، و بالاتر از همه، راه حل قطعی

ادامه داد:

- او در ارائه و اجرای این راهکار ها، حتی در راه حل های فردی، به خود نمی اندیشد بلکه به فکر دیگران و

همگان است.

او، همواره، خودش را به جای دیگران می گذارد و در جمع همگان می بیند، و سپس، بر اساس منافع و

مَصَالِحِ جمع تصمیم می گیرد و عمل می کند.

هنر راستین، یعنی هنرِ برخاسته از سرشت، پیوستنِ "من" به "ما" است.

با کمی مکث فرمود:

-یک گنجینه سرشت، همواره، می کوشد تا از بروز هر گونه تَعَارُضِ بین منافع فردی اش با مَصَالِحِ جمع

اجتناب کند؛ حتی در گزینش حرفه اش.

گفتم:

- لابد او شغلی را انتخاب می کند که، تا آن جا که ممکن است، گِره های بیشتری را از زندگی مردم

بگشاید.

و ضمناً

برای خودش هم درآمدِ بیشتری ایجاد کند؛ تا لاقلاً زندگی خودش گِره نخورد.

فرمود:

- منظورم فقط این گونه گِره گشایی ها نیست.

در گزینشِ یک حرفه، معیارِ مهمتری باید لحاظ شود.

منظورم ضرورتِ وجودِ هماهنگی و همسویی بین "منافعِ شغلیِ شخص" و "مَصالحِ جمع" است.

افزود:

- معلمان معمولاً از دانش آموزان می پرسند که دوست دارند در بزرگسالی چه کاره شوند.

شما به این سؤال چه جوابی می دادید و چرا؟

پاسخ دادم:

- می گفتم می خواهم پلیس بشوم تا برای مردم اَمْنِیت فراهم کنم.

ولی راستش را بخواهید دلیل اصلی اش آن بود که در عالمِ کودکی از فیلمهای پلیسی و بزن بزن خوشم

می آمد. ضمناً از همان خردسالی عاشقِ تَرَقّه بازی بودم.

پرسید:

- چرا پلیس نشدید؟

در جواب گفتم:

- نهایتاً، ترجیح دادم، اول، به دنبال امنیت برای خودم باشم تا برای مردم.

چون متأسفانه، در آن زمان، مأموران پلیس جلیقه ضد گلوله نداشتند.

و ضمناً مجرمان، در زد و خورد با مأموران پلیس، از فشنگ های جنگی و واقعی استفاده می کردند نه گلوله

های خیالی فیلمها.

فرمود:

- مأموران پلیس، علاوه بر شهادت تحسین بر انگیز، شغلی بسیار شرافتمندانه دارند؛

چون

منافع شغلی شان با مصالح مردم، کاملاً، همسو است.

گفتم:

- لطفاً توضیح بدهید.

فرمود:

- نفعِ مأمورانِ پلیس در این است که همهٔ بزهکاران از میان بروند؛ تا این دلیر مردان و شیرزنان، از نظر جسمی، فکری، و حرفه ای، در آرامش به سر ببرند.

مردم هم خواهان آن اند که هیچ مجرمی باقی نماند؛ تا ایشان از نظر جان و مال و ناموس در آمان باشند. به این ترتیب، منافعِ شغلی افرادِ پلیس با مصالحِ مردم هماهنگ و همسو است. پلیس و مردم منافعِ مشترک دارند، یا به بیانِ دیگر، همسود اند.

پرسیدم:

- مگر در مشاغلِ دیگر چنین نیست؟

در پاسخ فرمود:

- متأسفانه، برخی مشاغل، ذاتاً و کاملاً، با مصالحِ مردم در تضادند؛ حرفهٔ بزهکاران از آن جمله است. و البته، گاهی،

منافعِ دارندهٔ یک شغل به ظاهر خوب و آبرومند و مفید نیز می تواند، در شرایطِ نادرستِ اجتماعی، در تضاد با مصالحِ مردم قرار گیرد.

پرسید:

- معلمان تان برای این که به شما انگیزهٔ درس خواندن بدهند چه می کردند؟

پاسخ دادم:

- می گفتند اگر درس بخوانید دکتر می شوید و اگر تنبلی کنید شغلِ سپوری در انتظار شماست.

فرمود:

- اولاً

پاکبان ها در میان زحمتکش ترین اقشار جامعه اند؛

حتی سَحَرخیز ترین افراد، پگاه، با صدای رُفت و روبِ کوچه ها و آوای چرخ دستیِ پاکبان ها بیدار می شوند.
علاوه بر این،

پاکبانی شغلِ بسیار شریفی است؛

وحتی، از یک نظر، با حرفهٔ پزشکان هَمْتَرَا است:

چون پزشکان و پاکبانان، مشترکاً، در جهتِ تأمینِ بهداشت و تندرستی برای مردم می کوشند.

پرسیدم:

- همهٔ پاکبانان و همهٔ پزشکان؟

در پاسخ فرمود:

- خیر.

نَفْعِ شغلیِ هر پاکبان، همواره، در این است که کوچه ها و خیابان های شهر تمیز بمانند تا زحمتِ خودِ او

کمتر و تندرستیِ مردم بیشتر شود. یعنی همواره بین منافعِ شغلیِ او و مَصالحِ مردم همسویی وجود دارد.

افزود:

- اما

یک پزشک نمای برده غرایز حیوانی، فقط و فقط، به فکر درآمد بیشتر برای خودش است .
او نه فقط آرزو می کند که مردم بیشتری بیمار شوند تا بر تعداد مشتریان اش و میزان درآمد اش افزوده گردد، بلکه به تدریج، اخلاقاً، تا آن جا سقوط می کند که، اگر بتواند، تا فرش زیر پای بیماران و بستگانشان را نیز با حيله و نیرنگ می رباید.

ادامه داد:

- این گونه افراد، دزد با چراغ اند.

اینان، به هیچ وجه، با مردم همسود و منافع خودخواهانه و پلیدشان با مصالح مردم همسو نیستند.

گفتم:

- پس، حتی برای خود این گونه افراد هم، بهتر آن بود که درس خوان نمی شدند!

آن آشنا با حالت تأسف و تأثر، به نشانه تأیید سرش را تکان داد.

آنگاه فرمود:

- اشتراکِ منافع با مردم و همسوییِ منافعِ شغلی با مصالحِ مردم، ملاکِ مهمی در گزینشِ یک حرفه است.

اگر در انتخابِ شغل، این معیار در نظر گرفته نشود

چه بسا، در برخی موارد،

پاکبانان برتر از برخی پزشک نمایان خواهند بود!

و ادامه داد:

- خوشا به سعادتِ جامعه ای که همهٔ اعضای آن همسود، و تمامی منافع و مصالحشان همسو باشند.

ادامه دارد